

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

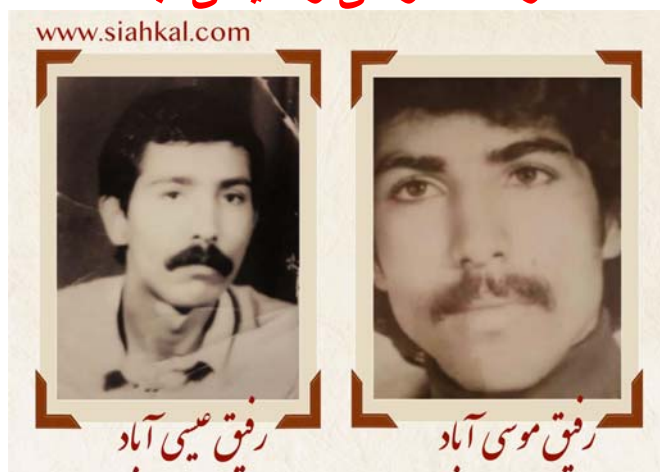
Martyrs

جانبازان

فرستنده: مناف فلکی فر

۰۹ جنوری ۲۰۲۲

به یاد دو چریک فدائی خلق، دو برادر انقلابی، رفقاء موسی و عیسی آباد



رفقاء موسی و عیسی آباد دو چریک فدائی خلق و دو برادر انقلابی بودند که در خانواده ای زحمتکش در روستای "سورگ آباد" از توابع شهرستان "قلعه گنج" چشم به جهان گشودند.

پدرشان "مکتب خانه" داشت و ملای روستا بود. وی به دلیل بیماری هنگامی که عیسی و موسی هنوز کودک بودند، درگذشت. با مرگ پدر مسئولیت سنگین اداره پنج کودک خانواده به دوش مادر زحمتکش خانه افتاد. سرانجام، شرایط سخت زندگی در "سورگ آباد"، مادر را مجبور کرد که روستا را ترک و به شهر (بندر عباس) مهاجرت کند. موسی که متولد سال ۱۳۳۵ بود در زمان مرگ پدر، تا کلاس دوم درس خوانده بود؛ اما عیسی که متولد دوم خرداد ۱۳۳۷ بود هنوز به مدرسه نرفته بود. با مهاجرت خانواده به بندر عباس، مادر چرخ خیاطی تهیه و به دوزندگی پرداخت. این کار علی رغم همه مشقاتش، بسختی هزینه خانواده را تأمین می کرد. از آنجا که در زمان مرگ پدر، چند گوسفند برای خانواده باقی مانده بود وقتی مادر تصمیم به مهاجرت به بندر عباس گرفت عیسی را به خانواده عمویش سپرده بود تا مراقب گوسفندان باشد. ولی مدتی بعد از استقرار در بندر عباس، وی را نیز به آنجا آورد. به دلیل اوضاع مالی خانواده، عیسی نتوانست مانند برادرش به مدرسه برود و مجبور شد که از همان کودکی مشغول کار شود و با فروش آب خنک و شربت در شهر، یا با شغل شاگردی دکان در مغازه های مختلف، به در آمد خانواده کمک نماید. عیسی بعد ها و در

حدود سال ۵۰ ضمن کار، وارد مدرسه بزرگسالان شد و در مدرسه سعدی که نزدیک خانه شان بود تحصیلات دوران ابتدائی را به پایان رساند.

موسی، برادر بزرگتر نیز در بندرعباس در حالی که سعی می کرد به تحصیل خود ادامه دهد با مبادرت به کارهای گوناگون به کمک مادر شتافت. اما شرایط سخت تأمین معاش خانواده اجازه نداد که وی بیشتر از کلاس دوم دبیرستان به تحصیلش ادامه دهد. او در جهت تأمین نیاز خانواده مجبور شد به ابوظبی رفته و چند سالی در آنجا کارگری کند تا هم به امر تأمین نیاز های خانواده کمک کند و هم اندوخته ای برای سر و سامان دادن به زندگی خود کسب نماید. در مدتی که موسی در ابوظبی بود، برادر کوچکتر، عیسی به کارگری مشغول بود و حتی گاهی به جزیره قشم می رفت و اجناسی را برای فروش می آورد و به این ترتیب به تأمین نیاز های خانواده کمک می کرد.

در شرایط انقلابی سال های ۱۳۵۷- ۱۳۵۶ که سالهای خیزش ستمدیدگان علیه ستمگران حاکم بود، دو برادر زحمتکش که از همان کودکی با درد و محرومیت، با کار کودک و رنج طاقت فرسای آن آشنا بودند، دو برادری که همچون همه کارگران، ظلم و ستم سرمایه داران را با پوست و گوشت خود تجربه کرده بودند، به صف توده های انقلابی پیوستند تا در جهت نابودی نظام ضد خلقی و به تلاشهای سترگ مردم به پا خاسته برای ایجاد یک دنیای نوین و آزاد بپیوندند.

با توجه به این که چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ با پیکارهای حماسی شان و نشان دادن نهایت صداقت خود به توده ها و انجام مبارزه مسلحانه علیه دشمنان، در دل ستمدیدگان جامعه جای گرفته بودند و سازمان آنها در میان کارگران و جوانان از محبوبیت بالائی برخوردار بود، عیسی و موسی نیز با پیوستن به صف انقلاب همچون خیلی از جوانان بندرعباس به دفاع از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که تصور می شد سازمان همان چریکهای فدائی خلقی چون پویان ها و مفتاحی ها و احمدزاده ها، مهرنوش ابراهیمی ها، شیرین معاضدها و مرضیه احمدی اسکویی ها، بهروز دهقانی ها و عباس جمشیدی رودباری ها است، برخاستند. اما این دو جوان انقلابی خیلی زود به واقعیت تلخ سازشکاری سازمانی که بعد از قیام نام چریکهای فدائی خلق ایران را پدک می کشید، پی بردند.

می دانیم که قیام شکوهمند توده های مبارز ایران در بهمن [دلو] ۱۳۵۷ به دلیل فقدان رهبری طبقه کارگر بر آن شکست خورد. با شکست این قیام، امپریالیسم امریکا و شرکاء امکان یافتند تا دار و دسته خمینی را برای تداوم نظام ظالمانه سرمایه داری وابسته ایران - که دیکتاتوری، ذاتی آن است- روی کار آورند. امپریالیست ها و این دار و دسته تلاش کردند جمهوری اسلامی را حاصل قیام توده ها و نه نتیجه یارگیری جدید امپریالیسم در ایران جا زده و با فریب مردم اوضاع انقلابی ایجاد شده را کنترل و به تدریج مبارزات توده ها را سرکوب نمایند. در چنین شرایطی کارگران و زحمتکشان و جوانان و نیرو های مبارز از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران انتظار داشتند که اوضاع جدید را تحلیل کرده و ماهیت رژیم جدید را روشن نموده و با تداوم و تشدید مبارزه، راه تداوم انقلاب را به آنها نشان داده و در مقام پیشاهنگ، جلودار آنها در این راه باشد. اما متأسفانه این سازمان با وجود برخورداری از حمایت وسیع توده ئی، به دلیل قرار داشتن یک رهبری اپورتونیست بر آن، از انجام این وظیفه سر باز زده و به عکس، راه سازش و مماشات با دار و دسته خمینی را در پیش گرفت. با دیدن چنین وضعی، نیرو های طرفدار آرمانها و ارزشهای انقلابی چریکهای فدائی خلق و تئوریهای انقلابی اش که با نام رفقاء پویان و احمدزاده شناخته می شود، صفوف خود را از اپورتونیستهای رخنه کرده در آن سازمان جدا ساخته و تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران را شکل دادند.

رفقاء موسی و عیسی، این دو کارگر جوان مبارز از یک طرف با درک ماهیت و اعمال ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی می دیدند این رژیم به هیچ وجه خواهان تغییر در زندگی کارگران و زحمتکشان نمی باشد و از طرف دیگر با مشاهده مماشات طلبی های سازمانی که تحت نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت می کرد، به درستی

نظرات انقلابی چریکهای فدائی خلق پی برده و به هواداری از این تشکل انقلابی و راه سرخ شان پرداختند. در همین راستا رفقاء موسی و عیسی نیز به بقیه رفقای پیوستند که در بندرعباس در راستای خط چریکهای فدائی خلق در تلاش بودند تا در جهت تداوم انقلاب در منطقه گام بردارند.

رفیق موسی با خریدن یک تاکسی و کار با آن از یک طرف زندگی خود و خانواده‌اش را اداره می کرد و از طرف دیگر این وسیله را در خدمت پیشبرد کارهای مبارزاتی در جهت رشد چریکهای فدائی خلق قرار داده بود. او در اکثر حوزه های فعالیت انقلابی، از جمله کارهای تدارکاتی، ارتباطات، تهیه خانه های تشکیلاتی، جابه جا کردن وسائل و امکانات تشکیلات در بندرعباس، جاسازی کردن مهمات اضافی و شناسایی برای تیم های عملیاتی، فعالانه شرکت داشته و با از خود گذشتگی، پیگیری و تلاش انقلابی، اکثر مشکلات و موانع را از پیش پای رفقایش بر می داشت. برآستی که او نمونه یک رفیق فعال و کوشا و کارگری آگاه بود که در امر مبارزه علیه دشمنان طبقه خود، به طور خستگی ناپذیر تلاش می کرد. موسی نه تنها کارگری مهربان با مردم و خانواده اش بود بلکه در سنت و اخلاق نیکوی مردماری، از برخورد با بقال و تعمیر کار و آرایشگر گرفته تا همکاران تاکسیران خود و اهالی محل، یک جوان نمونه بود. او با توده های زحمتکش دور و بر خود ارتباط برقرار می کرد و از حال تمامی اهل محل خبر داشت و همیشه در جهت حل مشکلاتشان پیش قدم بود؛ به طوری که مردم محل نیز هر نیازی داشتند با وی در میان می گذاشتند. برای نمونه هر گاه در نیمه شب بیماری را می خواستند به بیمارستان ببرند موسی را خبر می کردند و او از خواب و آرامش خود می گذشت و آن بیمار را به مقصد می رساند. عیسی نیز همواره برادر انقلابی خویش را الگوی اعمال و رفتارش قرار می داد و این مسأله باعث آن شده بود که این دو برادر انقلابی و آگاه چهره هائی مردمی و خوشنام در میان مردم محل و شهر خود باشند.

به دنبال یورش همه جانبه و سازمان یافته ای که جلادان حاکم پس از ۳۰ خرداد [جوزا] سال ۶۰ علیه کارگران و ستمدیدگان و سازمان های سیاسی آغاز کردند در سال ۶۱ تعدادی از رفقای بندر به کردستان منتقل شدند. در همان زمان مدتی رفیق موسی نقش رابط بین این رفقاء در کردستان (که برادر انقلابی وی رفیق عیسی هم یکی از آنها بود) با رفقای باقی مانده در بندر را ایفاء نمود.

سرانجام دژخیمان جمهوری اسلامی به رابطه وی با هسته های سیاسی-نظامی در بندر واقف شده و در خرداد [جوزا] سال ۶۱ خانه مادرش را مورد یورش قرار دادند ولی او را در آنجا نیافتند. این در شرایطی بود که موسی در حال ساختن خانه ای برای خود بود. او در بهمن [دلو] سال ۶۰ با یکی از اقوامش تصمیم به ازدواج گرفت و با او نامزد کرد اما عروسی این زوج جوان به چند ماه بعد و تا آماده شدن خانه ای که در حال ساخت آن بود موکول گشت. ساخت این خانه هرگز به پایان نرسید چرا که در آن دوران سرکوب دیوانه وار مخالفان و مردم توسط رژیم، دژخیمان جمهوری اسلامی سرانجام او را در منطقه کوی ۲۲ بهمن یافته و دستگیر نمودند.

دو هفته بعد از دستگیری موسی، زندانبانان جلاد، در حضور پاسداران سپاهی، به وی با مادر و خواهرهایش ملاقات دادند و آنها آثار آشکار شکنجه را بر روی پاهای موسی مشاهده کردند، واقعیتی که نشان می داد دژخیمان جمهوری اسلامی پس از دستگیری وی از هیچ جنایتی در حق وی کوتاهی نکرده اند. پس از یک ماه اسارت، اولین بیدادگاه وی تشکیل شد و آن بیدادگاه برای موسی، این کارگر مبارز و هم رزم چریکهای فدائی خلق به جرم این که گویا "مرتد" و "باغی" بوده است، حکم اعدام صادر کرد. در آن زمان یکی از مهره های جنایتکار رژیم به نام مصطفی پورمحمدی که در سال ۶۷ یکی از اعضای هیأت مرگ شد، دادستان انقلاب اسلامی در بندرعباس بود که مرتکب قتل بسیاری از جوانان مبارز بندرعباس شد. پس از صدور حکم اعدام، موسی را جهت اجرای حکم به زندان شهرک "شغو" (که

جمهوری اسلامی نام آن را به شهید شاهوند تغییر داد) انتقال دادند و در سیزده دیماه [جدی] سال ۶۱ اخبار شامگاهی استان، خبر اعدام این چریک فدائی خلق را پخش نمود. خانواده و دوستان و یاران وی از این طریق متوجه شدند که رفیق موسی آباد، یار فراموش نشدنی کارگران و ستمدیدگان، توسط دژخیمان رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی اعدام شده است.

در زمانی که پاسداران جنایت و سیاهی، کارگر انقلابی رفیق موسی را اعدام می کردند برادرش چریک فدائی خلق رفیق عیسی با نام مستعار یوسف در صفوف جنبش انقلابی خلق کرد در کردستان می جنگید. همانطور که قبلاً اشاره شد در اوائل سال ۶۱ تعدادی از رفقای بندر به کردستان منتقل شدند که رفیق عیسی آباد یکی از آنها بود. در کردستان در یک دوره، رفیق عیسی یا کاک یوسف در مقر چریکهای فدائی در روستای کلب رضا خان سازماندهی شد. در همان زمان یعنی در ۲۸ خرداد [جوزا] ۱۳۶۱ رژیم به روستای مزبور حمله کرد و رفقای ما مورد یورش نیروهای مسلح رژیم از پاسدار گرفته تا ارتشی قرار گرفتند. نبرد سختی بین چریکهای فدائی خلق مستقر در روستای کلب رضاخان با نیروهای دشمن شکل گرفت که در جریان آن مردم مبارز آن روستا و پیشمرگان حزب دمکرات نیز به کمک رفقاء آمده بودند. این درگیری نزدیک به ۵ ساعت ادامه داشت و در طی آن یکی از پیشمرگان چریکهای فدائی خلق مجروح گردید و به بیمارستانی که در منطقه بود منتقل شد. در این نبرد تلفات زیادی به مزدوران رژیم وارد گشت. حدود ۸۰ تن از مزدوران پاسدار و ارتشی به هلاکت رسیدند و حکومت در شهر میانداوب به خاطر تلفات وارده، دو روز اعلام عزای عمومی نمود. خبر درگیری قهرمانانه پیشمرگان چریکهای فدائی خلق (البته به صورتی مسخ شده) در همان زمان در برخی خبرگزاری های خارجی پخش شد.

چند ماه بعد، بین رفقای بندر با تشکیلات اختلافاتی بروز کرد که به جدائی آنها انجامید. اما بعد از چند ماه، رفیق عیسی همراه با تعداد دیگری از رفقاء دوباره به سازمان پیوستند. در دوره جدائی، رفیق عیسی در مقری در روستائی به نام "دایماب" که در نزدیکی شهر نقده قرار داشت، همراه با رفقای دیگر مستقر بود. این مقر در آن زمان بارها مورد یورش پاسداران قرار گرفت. از این رو درگیری های سنگین و بزرگی بین رفقا به همراه پیشمرگان حزب دمکرات با دشمن در این منطقه رخ داد که رفیق عیسی در همه آنها حضور فعال داشت. در این دوره رفیق عیسی با حضور در بیش از ۶ درگیری بزرگ نظامی با دشمن در این منطقه به پیشمرگه با تجربه ای بدل شده بود.

از اوائل سال ۶۲ تا سالهای ۶۴ و ۶۵ که رفیق عیسی مجدداً در صفوف چریکهای فدائی خلق مبارزه می کرد به عنوان یک پیشمرگ با تجربه در چندین عملیات نظامی علیه نیرو های سرکوب در کردستان شرکت داشت و جدا از این فعالانه وظایف مبارزاتی و تشکیلاتی خود را پیش می برد. او در کار جمعی و تشکیلاتی خویش چهره ای محبوب و قابل احترام و رفیقی فعال و وظیفه شناس بود. رفیق عیسی کم حرف می زد اما هنگام بیان افکارش، به دلیل آن که ستم طبقاتی را با گوشت و پوست خود لمس کرده بود، عمق آگاهی طبقاتی و درکش از ماهیت دشمن طبقاتی، از مسایل نظری و تئوریک برای رفقاء و مخاطبانش آشکار می گشت. سرانجام این رفیق مبارز، با توجه به تأثیرات ناشی از تحمل رنج و فشار روحی و جسمی زندگی کارگری و توأم با فقر و محرومیت خویش و عزیزانش، حدوداً در سال ۶۵ دچار بیماری شدیدی شد، بیماری که عملاً امکان فعالیت سیاسی- نظامی را از وی گرفت؛ به طوری که چندی بعد جهت معالجه به سویدن رفت. متأسفانه معالجات طولانی وی در سویدن به بازپایی سلامت وی منجر نشد و رفیق موسی در ۱۸ اگست ۱۹۹۲ برای همیشه یارانش را ترک نمود.

با در گذشت رفیق عیسی به دنبال اعدام وحشیانه رفیق موسی، مردم مبارز ما و طبقه کارگر دو یار خستگی ناپذیر و دو کارگر انقلابی فراموش نشدنی را از دست دادند. این دو برادر انقلابی، کمونیست هائی بودند که برای تحقق آرمان های

انقلابی خود و حمایت از مطالبات و مبارزات کارگران از همه چیز خود گذشتند، زندگی‌شان را وقف گسستن زنجیرهای بردگی و ستم از پاهای طبقه ای که به آن تعلق داشتند، یعنی طبقه کارگر نموده و با همه وجود در راه آرمان‌های کارگران و ستمدیدگان گام برداشتند.

یاد عزیزشان گرامی و راهشان همواره پر رهرو باد!